

جستاری در مفهوم سعادت

(مطالعه موردی؛ بوستان سعدی و اندیشه ارسطو)

دکتر مهدی نیک‌منش^۱، دکتر لیلا آقایانی چاوشی^۲

چکیده

سعادت، آرمانی است که انسان‌ها همواره در جستجوی آنند. نه تنها فیلسوفان و اندیش‌مندان، آشکارا نظریات و راه‌کارهایی در این زمینه ارائه کرده‌اند، جستجو در آثار برخی شاعران نیز مؤید توجه و دقت و رویکرد آنان در این باره است. این نوشتار، در پی شناخت مفهوم سعادت از منظر سعدی و سنجش و مقایسه آن با تلقی ارسطو از سعادت است. در این راستا ابتدا سعادت از منظر ارسطو به اجمال بررسی شده و در ادامه، مفهوم سعادت از نگاه سعدی با جستجو در آموزه‌هایی که شاعر در بوستان ارائه کرده، مورد توجه قرار گرفته است. در گام بعد، با توجه به بررسی انجام‌شده درباره تلقی سعدی و ارسطو از سعادت، تحلیلی از میزان سازگاری این دو رویکرد ارائه شده است. به نظر می‌رسد تشابهی قابل تأمل - از منظر خاصی - میان دو دیدگاه وجود دارد؛ سعادت‌غایی از منظر ارسطو و نیز سعادت در نگاه سعدی، امری متعالی است و در ساحتی فراتر از امور مادی و جسمانی تحقق می‌یابد. البته وجوه افتراق مهمی نیز در این میان وجود دارد؛ برای مثال ارسطو، نسبت مستقیم و محکمی میان میزان تلاش و فعالیت فرد و دستیابی به سعادت برقرار دانسته است، اما در باور کلامی سعدی، رسیدن به سعادت، موهبتی الهی است.

کلیدواژه‌ها: سعادت، سعدی، ارسطو، بوستان سعدی، فضیلت.

۱. عضو هیأت علمی و دانشیار دانشگاه الزهراء.

۲. دانش‌آموخته زبان و ادبیات فارسی (نویسنده مسئول).

مقدمه

سعادت، همواره از مهم‌ترین آرمان‌های حیات انسان‌ها شمرده شده است. سعادت که در لغت عرب، نقطه‌ی مقابل شقاوت معنی شده است (ابن‌منظور، ۱۴۰۱: ۲۶۲)، در زبان فارسی به معنی نیک‌بختی است (دهخدا، ۱۳۳۵: ۱۳۳۵)؛ البته این اصطلاح مورد توجه اندیش‌مندان حوزه‌های مختلف قرار گرفته و در هر زمینه، معنای اصطلاحی خاصی نیز یافته است. چنان‌که در متون عرفانی، برداشت‌هایی متناسب با این سیاق از مفهوم سعادت وجود دارد.

فیلسوفان و عارفان و بزرگانی که دغدغه‌ی کمال انسان و شناخت چگونگی نیل او به سعادت را داشته‌اند، به این امر نظر داشته و ضمن بیان تلقی‌های خود از این مفهوم، ابعاد و ویژگی‌هایی را برای آن مطرح ساخته‌اند. این امر، هم در نظر اندیش‌مندان اسلامی و هم فیلسوفان غربی، جایگاه مهمی داشته است و هر یک، نظریات مهمی در این زمینه ارائه کرده‌اند. توجه به سعادت انسان و بیان دقایق آن از دیرباز، و ردّی که در متون کهن تا به امروز از آن باقی است، بیان‌گر اهمیت این امر است و از سویی دیگر، مقتضی توجه بدان و تلاش برای شناخت و به کار بستن این آموزه‌ها در راه دستیابی به حیاتی قرین سعادت و نیک‌بختی است. از سعادت با تعبیری گوناگون یاد شده است؛ تعبیری از قبیل دولت، نیک‌بختی، خوش‌بختی، بهروزی و رستگاری.^۱ آنچه در این میان مهم است، مفهومی است که همه‌ی این واژگان بدان دلالت دارند. البته این واژه از منظر عرفانی، فلسفی و قرآنی تعاریف مختلف و خاصی دارد. اما این نوشتار به‌طور خاص، در جستجوی مفهوم سعادت از نگاه سعدی است. سعدی توجه خاصی به انسان و پرورش و کمال حیات مادی و معنوی او داشته است. با توجه به اهمیت موضوع سعادت در حیات انسانی، این نکته نیز از نگاه او دور نمانده است. به نظر می‌رسد رویکرد سعدی در این باره، قابل تأمل‌تر و حتی قابل مقایسه با اندیشه‌های دقیق فلسفی در این زمینه است. از این‌رو در این نوشتار با جستجو در بوستان سعدی، مؤلفه‌هایی که به‌نوعی در آشکار ساختن مفهوم سعادت در نگاه سعدی دخیل و مؤثر بوده، بررسی شده است. پس از ارائه‌ی چهارچوبی از مفهوم سعادت از منظر سعدی، تحلیل و مقایسه‌ای میان این مفهوم از نگاه سعدی و ارسطو انجام خواهد شد؛ دیدگاه ارسطو در زمینه‌ی سعادت مورد توجه اندیش‌مندان مسلمان بسیاری بوده است و از سوی دیگر، معیاری فلسفی و نظری و نه توصیفی، برای ارزیابی و تحلیل دیدگاه سعدی در باب سعادت به شمار می‌رود. در این راه، بحث را با نگاهی به نظریه‌ی ارسطو درباره‌ی سعادت پی خواهیم گرفت.

بحث و بررسی

الف) سعادت از منظر ارسطو

از میان اندیش‌مندانی که دربارهٔ سعادت مباحث مهمی مطرح کرده و از دیرباز تا کنون مورد توجه و محل رجوع بسیار بوده، فیلسوف یونانی، ارسطو است. وی نه تنها در خلال دیگر موضوعات به مفهوم سعادت توجه کرده، مباحثی مستقل را نیز به این موضوع، اختصاص داده است.

الف. ۱) سعادت، غایت نهایی زندگی انسان

نظریات اخلاقی ارسطو در اثر مهم او، اخلاق نیکوماخوس مطرح شده است. از منظر ارسطو، هر چیز غایتی دارد. همهٔ اعمال، رفتارها و دانش‌ها برای غایتی انجام می‌پذیرد. البته ارسطو غایت همه چیز را خیر دانسته است: «خیر آن چیزی است که هر کار دیگر برای آن بجا آورده می‌شود» (ارسطو، ۱۳۸۵: ۲۸) اما نکتهٔ دیگر این است که انسان‌ها در انجام امور، مقاصد گوناگونی را پی می‌گیرند و قطعاً همهٔ آن‌ها غایت نهایی یا خیر اعلی نیستند. در این میان، غایت برخی امور، خود آن نیست بلکه منظوری است که در پی آن ایجاد می‌شود؛ برای مثال هدف دانش پزشکی، تندرستی است و غایت علم اقتصاد، ثروت^۲ (همان: ۱۳)، ارسطو آن غایتی را که همواره برای خودش طلب می‌شود و برترین و مهم‌ترین غایات است، سعادت (نیک‌بختی) و یا ادومونیا^۳ (Eudaimonia) خوانده و سعادت را غایت نهایی زندگی انسان، دانسته است. سعادت، غایتی خودپسنده است که جستجوی آن برای رسیدن به سعادت است و نه هدفی دیگر چرا که «چیزی است که به تنهایی زندگی را مطبوع و بی‌نیاز از همه چیز می‌سازد» (همان: ۲۸).

الف. ۲) نقش انسان و ارتباط آن با سعادت

ارسطو، پیش از تبیین خیر اعلایی که سعادت نامیده، موضوعی را مطرح ساخته است که با طبقه‌بندی انواع سعادت‌های تعریف‌شده از سوی او مرتبط است. وی برای هر چیز، کارکرد (نقش) و وظیفه‌ای در نظر گرفته است؛ برای مثال وظیفهٔ مجسمه‌ساز، ساختن مجسمه است. اما نکتهٔ مهم‌تر آن است که وظیفهٔ مجسمه‌ساز نیک، آن است که نیکو مجسمه‌سازی کند. انسان نیز کارکردی فراتر از رشد کردن هم‌چون گیاهان و ادراک حسی هم‌چون جانوران دارد. انسان نیک، نقش انسانی خود را به نیکویی انجام می‌دهد. ارسطو، وظیفهٔ خاص آدمی را چنان زندگانی شمرده است که در آن نفس (روح) مطابق با عقل،

فعالیت کند و وظیفه انسان نیک آن است که این عمل را به بهترین شیوه به انجام رساند؛ از این رو «خیر [و نیک‌بختی]، فعالیت نفس، موافق فضیلت کامل است» (همان: ۴۶) وی به‌منظور شرح مفهوم سعادت، نکاتی را یادآوری کرده است. نخست این‌که با توجه به تعدد فضایل، نیک‌بختی، انطباق با بهترین و کامل‌ترین فضایل است؛ این موضوع در طبقه‌بندی انواع سعادت‌ها از منظر ارسطو قابل توجه است. نکته دوم این‌که، ارسطو نیک‌بختی را امری نمی‌داند که به صورت مقطعی یا در یک لحظه و یا زمانی کوتاه، تحقق یابد بلکه در طی زندگی، تمام و کامل رخ می‌دهد. ارسطو معتقد بود، هم‌چون بهار که با آمدن یک پرستو محقق نمی‌شود، یک روز یا مدتی کوتاه نیز هیچ کس را نیک‌بخت نمی‌سازد و خوش‌بختی، امری است که باید در طول زندگی محقق شود. بدین ترتیب خیر اعلا خیری مستمر و پایدار است (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۱۴۷۱). نکته دیگر، ارتباط سعادت‌مندی و لذت است. ارسطو لذت را حالتی از نفس خوانده است. انسان‌ها از آنچه دوستدار آنند، لذت می‌برند. از طرفی، اعمال فضیلت‌مندانه طبیعتاً لذیذند. از این‌رو دوستداران فضیلت از آن لذت می‌برند و در زندگی در پی لذت دیگر نیستند. بنابراین، «نیک‌بختی، بهترین و شریف‌ترین و لذیذترین چیزهاست» (ارسطو، ۱۳۸۵: ۳۶).

الف. ۳) مراتب سعادت‌مندی از منظر ارسطو

ارسطو در میان خیرهای خارجی، خیرهای جسمانی و خیرهای نفسانی، خیر حقیقی و برتر را خیرهای مربوط به نفس دانسته است (همان: ۳۵). پیش‌تر گفتیم که ارسطو خیر اعلا را که غایت انسان است، غایتی خودبسنده دانسته اما خود بر این نکته تأکید کرده است که این خودبسنده‌گی را نمی‌توان عدم توجه به پیوندهایی که فرد در خانواده و اجتماع دارد، تلقی کرد؛ زیرا آدمی بر حسب طبیعتش، در اجتماع زندگی می‌کند و با پدر، مادر و همسر و... ارتباط دارد (همان: ۲۸) از دیگر سو، انجام عمل شریف، بدون در اختیار داشتن وسایل لازم مقدور نیست و نیک‌بختی، مستلزم خیرهای خارجی نیز هست (همان: ۳۷). ارسطو انجام بسیاری از کارها را، بدون داشتن دوست و ثروت و قدرت سیاسی، غیرممکن دانسته و از دیگر سو، آن کس را که از موهبت‌هایی هم‌چون خانواده شریف، فرزند خوب، زیبایی، دوستان نیک، بی‌بهره است، سعادت‌مند به شمار نیآورده است. به این ترتیب، هرچند ارسطو نیک‌بختی را فعالیت نفس، موافق فضیلت خوانده است، به دسته‌ای از خیرها نیز در جایگاه مقدمات نیک‌بختی و دسته‌ای دیگر به‌عنوان وسیله، توجه کرده و آن را سودمند دانسته است. بنابراین، اصالت، کثرت دوستان، ثروت، داشتن فرزند، سلامتی، زیبایی، قدرت و

شهرت و افتخار نیز از اجزای سعادت‌مندی در نگاه ارسطو است (همان: ۱۳۱۹: ۳۹). اما ارسطو، نیک‌بختی غایبی و راستین را فعلِ فضیلت‌مندانهٔ بهترین جزء وجود انسان خوانده است. عقل از منظر ارسطو، امری الهی و برترین جزء وجود آدمی است و "اصیل‌ترین و بهترین جزء وجود اوست" و از آن‌جا که خاص ذات آدمی است، بهترین و لذت‌بخش‌ترین چیز برای انسان است و زندگی منطبق با آن، نیک‌بختانه‌ترین زندگی‌ها است (همان، ۱۳۱۵: ۳۹۳) ارسطو، برترین مرتبهٔ نیک‌بختی را نیک‌بختی عقلانی دانسته است.

الف. ۴) نسبت میان فعالیت و سعادت‌مندی

در دیدگاه ارسطو، سعادت با عمل، ارتباطی تنگاتنگ دارد. ارسطو در تعریفی از سعادت، آن را «برترین خیری که از طریق عمل می‌توان به دست آورد» (همان: ۱۷)، خوانده است. خیر اعلی، عمل بر طبق ملکه‌ای نفسانی است و نه تنها برخورداری از ملکه‌ای نفسانی، زیرا ممکن است یک حالت نفسانی صرف، خیری در بر نداشته باشد. از این‌رو سعادت، با فعالیت، قرین است (همان: ۳۶). در اندیشهٔ ارسطو، شخص فضیلت‌مندی که همهٔ عمر را در خواب به سر برده و یا زندگی را به بطالت گذرانیده است، نیک‌بخت خوانده نخواهد شد (همان: ۲۱) این مطلب با تلقی ارسطو از امکان دستیابی به نیک‌بختی در این دنیا مرتبط است، زیرا او نیک‌بختی را نوعی فعالیت می‌داند و سعادت در فعالیت مختص به انسان است. به این ترتیب، سعادت در دیدگاه ارسطو از الهی‌ترین موهبت‌ها است، اما چنان نیست که صرفاً موهبتی الهی باشد، بلکه سعادت، غایتِ فضیلت است و فضیلت را انسان‌ها می‌توانند به دست آورند (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۱۴۷۴) از سوی دیگر، وی نیک‌بختی را حالتی ثابت می‌داند که به آسانی دستخوش تغییر نمی‌شود و از این‌رو، امتناع از اطلاق سعادت‌مند به فرد، پیش از مرگ او - به علت احتمال دگرگونی حال وی - را رد می‌کند و با موکول دانستن سعادت‌مندی به حیات پس از مرگ، مخالفت می‌ورزد (ارسطو، ۱۳۱۵: ۴۱).

الف. ۵) رابطهٔ سعادت با فضیلت

چنان‌که پیش‌تر آمد، ارسطو، نیک‌بختی را فعالیت بهترین جزء وجود انسان - یعنی عقل - موافق با فضیلت بر شمرده است. آشکار است که تقریر وی از سعادت، با مفهوم دیگری پیوند دارد؛ یعنی فضیلت. از این‌رو، برای درک مفهوم سعادت از نگاه ارسطو، نگاهی کوتاه به فضیلت ارسطویی خواهیم داشت. در اندیشهٔ ارسطو، فضیلت «چنان اراده‌ای

است که میان دو حد افراط و تفریط، حد وسطی را که برای ما درست است انتخاب کند» (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۱۴۱۷) در واقع وی فضیلت را نقطه اعتدالی خوانده که میان دو حد کم و زیاد قرار گرفته است و این دو حد، خروج از اعتدال، افراط و تفریط است. برای مثال سخاوت، فضیلتی است که میان دو حالت افراط و تفریطی یعنی اسراف و امساک قرار دارد. ارسطو دو دسته فضایل را مطرح کرده است؛ فضایل اخلاقی و فضایل عقلانی. فضایل عقلی خود عبارتند از: حکمت نظری^۴ (نوس) و حکمت عملی (فرونسیس)؛ نوس، قدرتی است که به واسطه آن، حقایق چنان‌که هستند، درک می‌شوند و فرونسیس، نیرویی عقلی است که بهترین تصمیم را هنگام عمل رقم می‌زند. دسته دیگر از فضایل ارسطویی، فضایل اخلاقی‌اند و چنان‌که گفتیم فضیلت اخلاقی، ملکه‌ای است که حد وسطی - میان افراط و تفریط - را برگزیند که درست و منطبق با موازین عقلی است (ارسطو، ۱۳۸۵: ۶۶) برخی از فضایل اخلاقی مطرح شده از سوی ارسطو عبارتند از: شجاعت، خویش‌داری، بخشندگی، مناعت، راستگویی، شوخ‌طبعی، مهربانی و نجابت (راس، ۱۳۷۷: ۳۰۹).

با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان گفت سعادت از نگاه ارسطو، فعالیتی است که بر طبق فضیلت بهترین جزء وجود انسان - که عقل است - صورت پذیرد. آن سعادت است که انسان به واسطه بدن و نفس غیرعقلانی دارد، اگر چه لازمه حیات انسانی است اما، سعادت غایی تلقی نمی‌شود و وجود آن‌ها بدون رسیدن به حیات اندیش‌مندانه و سعادت عقلانی، سعادت‌مندی راستین نخواهد بود. ارسطو، سعادت‌مندی واقعی انسان را، برخوردار بودن از حکمت نظری دانسته است. نکته مهم این‌که، انسان به سبب وجود عنصر الهی در وجود خویش است که می‌تواند از این سعادت‌مندی برخوردار باشد. از سوی دیگر، عقل از منظر ارسطو در انسان، جزئی الهی است و سعادت راستین نیز که زندگی مطابق با آن است، امری متعالی و الهی است (گاتری، ۱۳۷۵: ۱۸۰).

ب) پیشینه نظری پژوهش

سعادت انسان و راه‌های نیل به آن از اموری است که اندیش‌مندان و فیلسوفان مسلمان نیز توجه و تأملی بسیار، درباره آن داشته‌اند. ابونصر محمد فارابی، از متفکران مسلمان سده سه و چهار هجری، کمال انسان را در نیل به سعادت دانسته است و در آثار خویش از جمله آراء اهل المدینه الفاضله و مضاداتها و رساله‌التنبیه علی سبیل‌السعاده از آن سخن به میان آورده است. فارابی نیز در تقریری که از سعادت دارد، ابتدا با طبقه‌بندی مطلوب‌هایی که انسان‌ها در پی‌آیند، برخی را مطلوب‌هایی در پی رسیدن به مطلوبی دیگر و دسته‌ای را مطلوب لذاته خوانده است. وی سعادت را خیری خوانده که مطلوب لذاته است و کسب آن

به هدف رسیدن به مطلوبی دیگر نیست، بلکه خود، بزرگ‌ترین غایت انسان است (فارابی، ۱۹۸۷: ۱۵) فارابی در مواضع مختلف، بر این مطلب تأکید نموده که سعادت حقیقی به خودی خود، مطلوب است. وی در تبیین این امر، مثالی آورده و علم‌آموزی را غایتی خوانده است که گاه افرادی به منظورهایی دیگر مانند کسب ثروت در پی آنند؛ از این نظر، علم‌آموزی مطلوب لذاته به شمار نمی‌رود (همان: ۱۷۹). از منظر این اندیش‌مند مسلمان، سعادت، غایتی است که تحصیل آن، انسان را از هر مطلوب دیگری بی‌نیاز می‌سازد. وی سعادت را رسیدن به مرتبه‌ای از کمال برشمرده که نفس انسانی در قوام خویش، بی‌نیاز از ماده گردد (فارابی، ۱۹۹۵: ۱۰۰) بنابراین، سعادت از نگاه فارابی نیز خیری است که به خودی خود، برترین مطلوب آدمی و غایتی خودبسنده است.

ابو علی احمد بن محمد مسکویه (۴۲۱-۳۲۶ هـ.ق) از دیگر متفکرانی است که در اثر اخلاقی خود، تهذیب‌الاخلاق و تطهیرالاعراق، مباحث گوناگونی از مسائل اخلاقی را مطرح کرده است. وی مقصود از علم اخلاق را شناخت عوامل رستگاری و دوری از امور بازدارنده در راه رسیدن به آن خوانده است (ابن مسکویه، ۱۳۸۱: ۵۴) وی پس از طرح بحث‌هایی درباره نفس و شناخت آن، مقدماتی در راه به تبیین سعادت و مراتب آن طرح کرده است. این اندیش‌مند مسلمان، «سعادت هر موجودی را منوط به صدور افعالی» (همان) خوانده است که تحقق یافتن آن به صورت تام ضرورت دارد و سعادت انسان در صدور افعال انسانی او بر حسب تمیز و رؤیت است (همان: ۶۴) چنان‌که گفته شد، وی مقصود از علم اخلاق را معرفت فضایل و دوری از رذایل خوانده است. ابن مسکویه، چهار دسته فضایل اصلی را برشمرده است؛ حکمت، عفت، شجاعت و عدالت (همان: ۶۷). وی به فضایل دیگری نیز اشاره کرده که هر یک در یکی از گروه‌های چهارگانه فضایل اصلی قرار می‌گیرند. برای مثال فضایی چون حیاء، وقار، (ورع) و پارسایی ذیل فضیلت عفت قرار می‌گیرند. ابن مسکویه به پیروی از ارسطو، در تعریف فضایل و رذایل، به قاعده حد وسط توجه داشته و هر فضیلت را حد وسط دو رذیلت افراط و تفریط آن صفات خاص دانسته است. ابن مسکویه که در آرای اخلاقی خویش بسیار ملهم از ارسطو است، در تقریری نیز که از سعادت به دست داده، هم‌چون ارسطو، با توجه به دو ساحت وجودی انسان - جسمانی و روحانی - دو نوع سعادت را برشمرده است؛ سعادت جسمانی و سعادت روحانی. از منظر وی از آن‌جا که انسان، انسان است و در نشئه طبیعت به سر می‌برد، ناگزیر از توجه به اموری است که مربوط به این ساحت است (همان: ۱۳۲) اما، سعادت راستین از آن کسی است که به مرتبه سعادت روحانی رسیده است و چنان‌چه در ابعاد جسمانی متوقف گردد، سعادتش ناقص است. ابن مسکویه، کسی را که به مرتبه سعادت

روحانی و فارغ از ماده رسیده است، چنین توصیف کرده است: «... خداوند مرتبه دوم، سعید تام است، هموست که بهره‌اش از حکمت افزون گشته و به روحانیت خود میان ملأ اعلی اقامت یافته لطائف حکمت را از ایشان فرا می‌گیرد» (همان: ۱۳۵).

ملاحظه نگاه فارابی و ابن‌مسکویه به سعادت، که به طور کلی ملهم از اندیشه ارسطو است، حاکی از توجهی است که هر دوی این اندیش‌مندان به سعادت به‌عنوان امری داشته‌اند که برترین درجه آن، در مرتبه کمال نفس و عبور از ساحت‌های جسمانی و مادی، محقق خواهد شد. دیگر اندیش‌مندان و محققان مسلمان نیز در باب سعادت انسان و وجوه مختلف آن، توجه و تأمل داشته‌اند. علاوه بر این، سعادت انسان، موضوعی است که از نگاه شاعران به‌ویژه شاعرانی که هنر شاعری خود را به عرصه‌ای خاص محدود نساخته و به‌ویژه دغدغه تعالی انسان و روشن‌گری او را داشته‌اند، مغفول نمانده است. البته غالباً نگاه شاعر و نیز شیوه بیان او - چنان‌که پیش‌تر گفتیم - با رویکرد و نحوه نگرش فیلسوف یکسان نیست. از این‌رو، شاید نتوان تعریفی دقیق و بسنده از مفاهیم خاصی که صبغه فلسفی دارد، در چنین جستجویی به دست داد. علاوه بر این‌ها، زبان ادبی و استفاده از شیوه‌های گوناگون بیانی و ظرفیتی که ادبیات برای عرضه سخن در اختیار شاعر قرار می‌دهد، سبب می‌شود مواجهه با اثر ادبی، متفاوت با اثری فلسفی باشد.

با وجود این، معمولاً آنچه از پس جستجوهای این‌چنینی در دیوان شاعران آگاه و اهل تفکر برمی‌آید، از چهارچوب و نظم و تلقی خاص آنان نسبت به برخی مفاهیم حکایت دارد که ممکن است با نگاه دقیق فیلسوفان قابل مقایسه نباشد، اما شاید بتوان از وجوهی، ارتباط و نسبتی میان آنان مشاهده کرد و به مقایسه آنان پرداخت.

با ملاحظه نکاتی که گفته شد، در ادامه این نوشتار مفهوم سعادت از منظر سعدی بررسی شده و تلاش شده با توجه به نکات گوناگونی که راهی به این سو می‌گشاید، درکی نیکو در این زمینه حاصل شود.

پ) سعادت از منظر سعدی

سعدی شیرازی، شاعر نامی سده هفتم هجری، شاعری نیست که تنها از دریچه هنر شاعری و چیره‌دستی در سخن‌سرایی و لطف بیان، مورد توجه باشد. علاوه بر این امتیازات، سعدی، چکامه‌سرایی بود که بر مضامین بلند انسانی و اخلاقی، جامعه‌شاعرانه پوشانید و با انسان‌ها در نیکی‌ها، رنج‌ها، باورها و آرمان‌ها هم‌راهی کرد. از این‌رو، ساحت‌های گوناگونی از زندگی انسان و تعاملات مختلف اجتماعی، اخلاقی، مذهبی و حکومتی وی در خلال اشعار وی، قابل ردیابی است.

چنان‌که پیش‌تر گفتیم، یکی از مهم‌ترین مسائلی که همواره برای انسان‌ها مطرح بوده است، سعادت و رسیدن به زندگانی‌ای سعادت‌مندانه است. سعدی شیرازی - که با توجه به مضامین اشعار او - به تحقیق، دغدغهٔ انسانیت و چگونگی کمال و بهره‌مندی شایستهٔ انسان را از حیات داشته است، به این امر نیز توجه خاص داشته است. وی نه تنها سعادت و ترغیب دستیابی به آن را در خلال حکایت‌ها و سروده‌های خود مورد توجه قرار داده است، اموری را نیز که موجب حرمان و تباهی انسان و دور ماندن وی از حیات سعادت‌مندانه است، یادآوری کرده و به تعبیر مرحوم صفا، زبان معجزه‌آسای خود را بیشتر «در راه سعادت آدمیزادگان و موعظهٔ آنان و علی‌الخصوص راهنمایی گمراهان به راه راست به کار برد» (صفا، ۱۳۶۳: ۶۱۰).

پ. ۱) بوستان سعدی و جستجوی سعادت

در این نوشتار، آنچه در زمینهٔ تلقی و نگاه سعدی به سعادت مطرح شده است، برگرفته از بوستان او است که به زعم برخی پژوهندگان آثار وی شاهکار اوست (ماسه، ۱۳۶۴: ۱۵۶) هر چند این مفهوم در گلستان سعدی، قصاید و چه بسا غزلیات او نیز قابل ردیابی است. چنان‌که مرحوم غلامحسین یوسفی نیز اشاره کرده، مدینهٔ فاضله‌ای که سعدی در جستجوی آن بوده، در بوستان تصویر شده است و سیر در آن «همت‌مان را برمی‌انگیزد که در لجهٔ دنیای فرودین دست و پا زنیم و بال بگشاییم به سوی آسمان صاف و روشن سعادت و وارستگی» (یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۷) جستن سعادت در بوستان که «متعالی‌ترین اوج معنی‌گرایی - ایدئالیسم - در شعر تعلیمی فارسی» خوانده شده است، (زرین‌کوب، ۱۳۸۳، ۱۱۳) هر چه بیشتر ما را به کشف لایه‌های معنایی این اثر که در پس ابیات روان و زلال خود دارد - ترغیب می‌کند.^۵ زیرا «سادگی زبان و گواری و سبک روحی بیان و القاء سخنان در بوستان به حدی است که گاه خواننده متوجه عمق اندیشه و اهمیت و عظمت آن نمی‌شود» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۲۱).

از دیگر سو، سعدی نیز خود در این گزینش، راهنمای ما بوده است. نکتهٔ قابل تأمل آن است که در نخستین صفحات بوستان، شاعر، هدف اثر خود را به صراحت بیان کرده و آن را سرای سعادت نامیده است. وی بوستان خود را "کاخ دولت" خوانده است و در همان آغاز کتاب چنین گفته:

«چو این کاخ دولت پیرداختم بر او ده در از تربیت ساختم»

^۶ (سعدی، ۱۳۸۷: ۳۷)

بنابراین، آنچه در این نوشتار در زمینهٔ سعادت از منظر سعدی مطرح می‌شود، رویکردی است که در بوستان وی مطرح شده است.

باید توجه داشت که نخستین پیشهٔ سعدی، شاعری است؛ هرچند که آنچه در سروده‌های وی آمده، نمودار توجه او به انسان و ابعاد گوناگون هستی او است، اما نمی‌توان انتظار داشت چنان‌که فیلسوفی در باب مطلبی خاص، آشکارا نظریه‌پردازی می‌کند و یا حداقل دیدگاهش را بیان می‌کند، بتوان در جستن پاسخ خود، چنین مواجهه‌ای با سعدی نیز داشت. او به شیوه و زبان و چارچوب شاعرانهٔ خود سخن گفته است. از این رو، برای یافتن مقصود خود ناگزیر به جستجو در تار و پود سخنان او و توجه به آنچه در پس اشارت‌ها و حکایت‌ها و تمثیل‌ها وجود دارد، هستیم.^۷ به این ترتیب، تلاش ما این است که با گشودن پنجره‌های گوناگونی به بوستان سعدی، راهی به شناخت مفهوم منظور نظر او از سعادت بگشاییم. سعدی در موضعی دیگر در بوستان، سخن خود را راهنمایی به سوی سعادت خوانده است:

«اگر در سرای سعادت کس است ز گفتار سعدیش حرفی بس است»
(همان: ۵۹)

سعدی آن‌جا که از سعادت‌مندی انسان و دستیابی وی به سعادت و مضامینی مرتبط با این مفهوم سخن گفته است، علاوه بر واژهٔ سعادت و سعادت‌مندی، از عبارتهای دیگری نیز برای این تعبیر استفاده کرده است؛ برای مثال گاه به جای سعادت از تعبیر دولت و نیک‌بختی بهره برده است:

«سعادت به بخشایش داورست نه در چنگ و بازوی زورآورست
چو دولت نبخشد سپهر بلند نیاید به مردانگی در کمنند»
(همان: ۱۳۶)

به این ترتیب، قاعداً آن‌که از سعادت برخوردار است - یعنی سعادت‌مند - را نیز با صفاتی نظیر نیک‌بخت و خداوند دولت وصف کرده است. از این رو لازم است در جستجوی خود، به تنوع تعبیری که شاعر در اشاره به مفهوم مورد نظر ما به کار برده است، توجه داشته باشیم. البته آشکار است که در دایرهٔ وسیع بهره‌گیری شاعر از واژگان، گاه همین تعبیر در معانی‌ای دیگر نیز استفاده شده است.

پ. ۲) مؤلفه‌های مؤثر در مفهوم سعادت از منظر سعدی

پ. ۲. ۱) نسبت سعادت‌مندی و معرفت الهی

در ردیابی تلقی راستین سعدی از سعادت، به نکته‌ای برمی‌خوریم که در این زمینه راه‌گشا است. با بررسی ابیات و حکایت‌هایی که سعدی در آن، به طور مستقیم و یا ضمنی، مفهوم سعادت را طرح کرده و یا از کسی که برخوردار از سعادت‌مندی است، سخن گفته است، روشن می‌شود که سعدی در موارد بسیاری، از عارفان و پیرانی که راه عشق و معرفت الهی می‌پیمایند، با صفت نیک‌بختی یاد کرده است و آنان را صاحب سعادت خوانده است. به دیگر سخن، وی سعادت‌مندی را از آن عارفان الهی دانسته است. چنان‌که در حکایت "مرزبان ستم‌گر با زاهد" آن‌جا که عارفی پاکباز از سخن گفتن با پادشاهی که به مردم ستم روا داشته است، امتناع می‌ورزد، آورده است:

«ملک نوبتی گفتش ای نیک‌بخت به نفرت ز من درمکش روی سخت...
شنید این سخن عابد هوشیار برآشفت و گفت: ای ملک هوش دار
تو با آن که من دوستم، دشمنی نیندارمت دوستدار منی...»
(همان: ۵۷)

در بوستان، نمونه‌هایی دیگر از این دست وجود دارد. آشکار است که از منظر سعدی، ارتباطی استوار میان سعادت‌مندی و نیل به معرفت و عشق الهی وجود دارد؛ چنان‌که در این بیت، آشکارا راه پارسایان را مسیر رستگاری خوانده و دیگران را به متابعت از آنان فرا خوانده است:

«اگر جاده‌ای بایدت مستقیم ره پارسایان امید است و بیم»
(همان: ۴۲)

در این راستا، نباید از نظر دور داشت که در دیگر مواضع، سعدی، فروماندن انسان در ابعاد جسمانی و ناسوتی را فرو افتادن از جایگاه شایسته او خوانده است؛ تا آن‌جا که در نکوهش فرو گذاشتن حکمت و خرد می‌گوید:

«آدمی را عقل باید در بدن ورنه جان در کالبد دارد حمار^۸»
(همان: ۹۶۴)

سعدی نه تنها وجه تمایز انسان و حیوان را برخوردار از ویژگی‌های برتر معرفتی و حکمی دانسته است، در ابیاتی صراحتاً سعادت و نیک‌بختی را از آن کسانی خوانده که دل در گرو دنیا و تعلقات آن ندارند، از معرفت توشه‌ای برگرفته‌اند، وجهه همت خود را دین و تعلیم دینی قرار داده‌اند، عاشقان راستین پروردگارند و کمر به ارادت و خدمت او بسته‌اند.

سعدی در دیباجه بوسستان، ضمن نقل حکایتی، موضوع سعادت را مطرح و چگونگی نیل به آن را بیان کرده است؛ گویا سعدی بر آن بوده است که آنچه را به تفصیل در بوسستان آمده، همان آغاز در ابیاتی موجز و رسا و در قالب حکایتی کوتاه با معنایی ژرف، بیان کند:

«حکایت کنند از بزرگان دین
که صاحب‌دلی بر پلنگی نشست
یکی گفتش: ای مرد راه خدای
چه کردی که درنده رام تو شد
بگفت ار پلنگم زبون است و مار
تو هم گردن از حکم داور مپیچ
چو حاکم به فرمان داور بود
محال است چون دوست دارد تو را
ره این است، روی از طریقت متاب
حقیقت‌شناسان عین الیقین
همی‌راند رهوار و ماری به دست
بدین ره که رفتی مرا ره نمای
نگین سعادت به نام تو شد؟
و گر پیل و کرکس، شگفتی مدار
که گردن نیچد ز حکم تو هیچ
خدایش نگهبان و یاور بود
که در دست دشمن گذارد تو را
بنه گام و کامی که داری بیاب...»
(همان: ۴۱)

سعدی در این ابیات به روشنی، سعادت را از آن عارفان حقیقت‌شناسی دانسته که ساحت دین را پاس داشته‌اند و سر به بندگی پروردگار فرو آورده‌اند و "نگین سعادت" به نام ایشان زده شده است. وی در بوسستان به طور کلی - و نه تنها در باب سعادت - توجه ویژه‌ای به ضروت زدودن تیرگی‌های باطنی و آراسته شدن به صفات روحانی در سپردن راه کمال و معرفت راستین دارد. چنان‌که ویکنز در این زمینه گفته است: «سعدی رمز تکامل روحی آدمی را چونان عارفان صاحب‌دل و روشن‌ضمیر در تهذیب نفس و زدودن زنگارهای درونی و صفای قلب می‌شناسد» (ویکنز، ۱۳۱۵: ۲۱).

به این ترتیب، شاعر در راه دستیابی به سعادت‌مندی، انسان‌ها را به کوشش در سپردن طریق پارسایی و معرفت فراخوانده است و از آن‌جا که عارفان را سعادت‌مند خوانده است، قاعدتاً در این راه، انسان‌ها را به اتصاف به ملکات و خصایل عارفانه سفارش کرده و کوشش در این طریق را ستوده است. اما باید توجه داشت که سعدی، شاعری اشعری است و این باور وی در تلقی و تعبیر وی از سعادت نیز ظهور و بروز دارد.

پ. ۲.۲) سعادت و خصایل اخلاقی

چنان‌که پیش‌تر گفته شد، سعدی، بوستان خود را کاخ سعادت خوانده است. نکته قابل تأمل آن است که وی در ادامه سخن خود، نسبتی میان سعادت‌مندی و لزوم اتصاف به صفاتی را در راه رسیدن به سعادت، مطرح کرده است. سعدی این تعالیم را آموزه‌هایی تربیتی در راه سعادت‌مندی خوانده است:

«چو این کاخ دولت پردازم
بر او ده در از تربیت ساختم»
شاعر، ده در برای ورود به سرای سعادت‌مندی برشمرده است؛ این ده در همان ده بابی است که در بوستان آمده است؛ عدل و تدبیر، احسان، عشق و مستی، تواضع، رضا، قناعت، تربیت، شکر بر عاقبت، توبه و راه صواب. وی در هر باب از بوستان، حکایت‌هایی مطرح کرده است که محور اصلی آن صفت اخلاقی مورد نظر است و به بیان آثار نیکوی صفت مورد نظر و عواقب محروم ماندن از آن پرداخته است. اما سعدی در جستجوی سعادت، به همه این صفات نظر دارد. از این رو، در گام نخست، آشکار است که لازمه سعادت‌مندی از نگاه سعدی برخورداری از صفاتی چند است که در شمار خصایل والای اخلاقی‌اند. می‌توان گفت میان صفات و ویژگی‌هایی که سعدی در هر باب به آن پرداخته است و سعادت، ارتباطی وجود دارد. البته به نظر می‌رسد برخی از این اصول، با تأکید و توجه بیشتری از سوی شاعر هم‌راه است. برای مثال نخستین باب - که به عدل و تدبیر و رأی اختصاص دارد - از طولانی‌ترین باب‌های تربیتی بوستان است و شاعر با تفصیل بیشتری به این امر نظر داشته است و در خلال حکایت‌ها و نکات بیشتری پرده از اهمیت و جایگاه آن برداشته است. در این باب، اهمیت اتصاف به عدالت و انصاف و عواقب ترک آن و وصف سودمندی‌های برخورداری از آن گوشزد شده است. برخی پژوهندگان، اساس عالم مطلوب سعدی را عدالت خوانده و این باب را مهم‌ترین باب بوستان دانسته‌اند (یوسفی، ۱۳۸۷: ۲۰).^۹

به نظر می‌رسد در رهیافتی کلی، سعدی به آموزه‌هایی تربیتی در راه دستیابی به سعادت مورد نظرش توجه داشته است. اما در راه نزدیک‌تر شدن به آنچه وی از آن به سعادت تعبیر کرده است، ناگزیریم بحث را باریک‌تر پی بگیریم. در پی یافتن آنچه سعدی به‌راستی سعادت دانسته است، با جستجو در حکایت‌ها، ابیات و مضامین مطرح‌شده از سوی شاعر، نکاتی آشکار می‌گردد که در رسیدن به مقصود، یاری‌گر است. در این زمینه دو نکته قابل طرح است.

پ. ۲. ۳) سعادت‌مندی، موهبتی الهی

در زمینه وجود ارتباط میان سعادت‌مندی و آموزه‌های اخلاقی و تربیتی از منظر سعدی، سخن گفته شد. سعدی در واقع با ایجاد این ارتباط، به کوشش‌هایی اشاره کرده است که انسان در راه برخورداری از سعادت‌مندی باید انجام دهد. در این راه انسان باید بکوشد صفات و ملکاتی ستوده را در خود ایجاد کند و از دیگر سو از آنچه مانع این کمال است، اجتناب ورزد.

سعدی ضمن توصیه‌های تربیتی و اخلاقی، نه تنها اتصاف به صفات نیک را گامی مهم در رسیدن به سعادت دانسته است، کوشش در این راه را در رسیدن به مقصود، مؤثر خوانده است:

«یکی را که سعی قدم پیشتر به درگاه حق منزلت بیشتر»
(سعدی، ۱۳۸۷: ۵۶)

با وجود این، سعدی، بارها در بوستان به نکته‌ای مهم اشاره کرده است؛ این که سعادت، موهبتی الهی است و تا زمانی که اراده الهی بر سعادت‌مندی فرد رقم نخورد، کوشش او در این زمینه، راه به جایی نمی‌برد:

«سعادت به بخشایش داور است نه در چنگ و بازوی زورآورست»
(همان: ۱۳۶)

چنان‌که در ابیاتی دیگر نیز بر این امر تأکید کرده است:

«که حاصل کند نیک‌بختی به زور؟ به سرمه که بینا کند چشم کور...
به کوشش نروید گل از شاخ بید نه زنگی به گرمابه گردد سپید
چو رد می‌نگردد خدنگ قضا سپر نیست مر بنده را جز رضا»
(همان: ۱۴۱)

بنابراین، هرچند سعدی برای دستیابی به سعادت، کوشش انسان را لازم دانسته است و خود نیز بارها سفارش‌هایی در این زمینه به مخاطبانش کرده و اصلاً سخنان خویش را کلید گنج سعادت خوانده است، به مسئله‌ای دیگر نیز نظر خاص داشته و آن اراده الهی در این زمینه است. سعدی، پیرو مکتب کلامی اشعری بوده و از اصول مهم این مکتب، اعتقاد به قضای محتوم است. هر چند انتساب امری به فرد جامع‌الاطراف چون سعدی و نتیجه‌گیری از آن امر واحد، دشوار است و باید در این زمینه محتاط بود اما تردیدی نیست که «سعدی به پیروی از غزالی و آموزش مسلط در نظامیة بغداد، در فروع شافعی و در اصول اشعری بود» (موحد، ۱۳۷۸: ۵۴) از این‌رو موقوف دانستن سعادت به اراده الهی،

تلقی‌ای است که هم‌سو با باور کلامی وی است و دور از انتظار نیست. سعدی بر آن بوده است که سعادت‌مندی نهایتاً زمانی از آن انسان خواهد بود که اراده‌ی خداوندی بر این امر تعلق گرفته باشد؛ در این صورت است که کوشش انسان، راه به مقصود می‌برد.

پ. ۲. ۴) نقش مواهب دنیوی در سعادت‌مندی

در ردیابی تلقی سعدی از سعادت، به نکته‌ی دیگری برمی‌خوریم که در این زمینه، راه‌گشا است. سعدی هیچ‌گاه برخورداری از مواهب و امکانات دنیوی را سعادت‌مندی نخوانده است. البته با دقت در نگاهی که وی در این زمینه داشته است، می‌توان نسبتی غیرمستقیم میان این امور و نیک‌بختی برقرار دانست. سعدی، امور دنیوی را اسباب سعادت‌مندی ندانسته است اما این قبیل امکانات را وسیله‌ای دانسته است که زمینه را برای ظهور صفاتی ستوده و در پی آن گشودن راهی به نیک‌بختی مهیا می‌کند؛ هر چند خلاف این امر نیز محتمل است و چه بسا این امکانات دنیوی موجب تباهی و تیره‌روزی فرد گردد. برای مثال پادشاهی که قدرت فرمان راندن و حکومت بر خلق را دارد، چنان‌که روشی نیکو در پیش گیرد و از این موقعیت در راه عدالت، آسایش و خیرخواهی و دیگر نیکی‌هایی که به واسطه‌ی این شرایط امکان انجام آن‌ها فراهم آمده است بهره برد، راهی برای رسیدن به سعادت‌مندی بر خود گشوده است:

«جهان‌ای پسر ملک جاوید نیست ز دنیا وفاداری امید نیست
نه بر باد رفتی سحرگاه و شام سریر سلیمان علیه السلام...
کسی زین میان گوی دولت ربود که در بند آسایش خلق بود»
(سعدی، ۱۳۸۷: ۶۵)

و در نمونه‌ای دیگر از این نوع آمده است که پادشاهانی که ساحت دین را پاس می‌دارند و رفتاری منطبق با اصول دینی دارند، راه خود را در رسیدن به سعادت هموار کرده‌اند؛ قطعاً روی دیگر این سخن، اشاره به تیره‌بختی و ناکامی حاکمانی دارد که از فرمان‌های الهی و اصول دینی سر پیچیده و به شیوه‌های گوناگون بر جامعه ستم روا داشته‌اند. بنابراین از منظر سعدی، این دنیا عرصه‌ای نیست که بتوان سعادت راستین را در آن به دست آورد؛ دنیا عرصه‌ی گذر است و نباید به فریبایی و آسودگی آن دل‌خوش بود:

«چرا دل بر این کاروانگه نهیم که یاران برفتند و ما بر رهیم»
(همان: ۱۸۸)

البته این دنیا از آن نظر که عرصه‌ی کوشش در راه فراهم کردن شرایط لازم برای

برخورداری از سعادت است، بسیار اهمیت دارد و بر طالبان سعادت است که از آنچه در این ساحت در راه تدارک نیک‌بختی فراهم است، به نیکویی بهره برند و از مواهب آن در راه رسیدن به منظور اصلی که سعادت راستین است، برخوردار گردند:

«قیامت که بازار مینو نهند منازل به اعمال نیکو دهند
بضاعت به چندان که آری بری وگر مفلسی شرمساری بری...
اگر مرده مسکین زبان داشتی به فریاد و زاری فغان داشتی
که ای زنده چون هست امکان گفت لب از ذکر چون مرده بر هم مخفت
چو ما را به غفلت بشد روزگار تو باری دمی چند فرصت شمار»
(همان: ۱۸۲)

با توجه به آنچه در بررسی بوستان سعدی درباره سعادت به دست آمد، چند نکته قابل توجه است. نخست آن‌که، این مفهوم به طور خاص مورد توجه شاعر بوده است و به‌ویژه به گفته خود، بیش از دیگر آثار در بوستان بدان پرداخته است. با توجه به مباحث گذشته به نظر می‌رسد تلقی سعدی از سعادت، در واقع صبغه عرفانی دارد. میان سعادت از نگاه سعدی و برخورداری از کمال روحانی و طی طریق عرفان، نسبتی استوار وجود دارد، زیرا علاوه بر آن‌که شاعر صراحتاً انسان‌ها را به کسب معرفت الهی و طی جاده عشق و معرفت پروردگار خوانده است، در مواضع گوناگون، صفت نیک‌بختی را به عارفان و صوفیه نسبت داده است. البته با توجه به تأکید شاعر بر لزوم پای‌بندی به فرامین الهی و اجرای دستورات دینی، می‌توان گفت سعادت از منظر وی، مفهومی است سامان‌یافته بر محور شریعت و طریقت؛ تقید به آداب شریعت و پاس‌داشت فرامین الهی در جاده طریقت - که چنانچه اراده حق بر آن قرار گیرد و فرد با تلاش و توجه زمینه‌های لازم تربیتی را در خود مهیا سازد - محقق خواهد شد. اراده حق، نکته‌ای مهم در این زمینه است. زیرا سعدی، شاعری جبرگرا است و این امر در تلقی او از سعادت، جایگاهی مهم دارد. می‌توان گفت سعدی، سعادت را موهبتی الهی خوانده که برخورداری فرد از آن، سرانجام در گرو اراده الهی است. البته خصایل نیک اخلاقی که در هر یک از ابواب بوستان مطرح شده است، کلیدی در راه ورود به سرای نیک‌بختی دانسته است. باید توجه داشت از نگاه سعدی، رفاه و آسایش دنیوی، سعادت تلقی نمی‌شود اما فرد می‌تواند با استفاده شایسته و نیکو از این قبیل مواهب و به‌کارگیری آن‌ها مطابق با دستورات الهی و در راه پرورش خصایل انسانی، در راه رسیدن به سعادت راستین از آن‌ها یاری جوید؛ اما بهره‌مندی‌های دنیایی به خودی خود، سعادت تلقی نخواهند شد.

نتیجه

مقصودی که انسان در زندگی می‌جوید، همواره مورد توجه اندیش‌مندانی که به انسان و ابعاد گوناگون حیات او توجه داشته‌اند، بوده است و هر گروهی، از پنجره نگاه خود و در قالب ادبیات خاص خود، این موضوع را جستجو کرده است. سعادت، آرمانی است که گروه بزرگی از این پژوهندگان، آن را مقصد و منظور نهایی انسان برشمرده‌اند. در میان فیلسوفانی که دیدگاه او از روزگار کهن تاکنون در این زمینه، مهم و مؤثر بوده است، ارسطو، فیلسوف یونانی است. سعادت از نگاه ارسطو، فعالیتی است که بر طبق فضیلت‌بهرترین جزء وجود انسان - که عقل است - صورت پذیرد. ارسطو، سعادت‌مندی واقعی انسان را در برخورداری وی از حکمت نظری دانسته است.

از میان شاعرانی که به انسان از مناظر گوناگون توجه داشته است، سعدی شیرازی است. سعدی که او را "شاعر انسانیت"^{۱۰} خوانده‌اند، در خلال اشعارش، رهنمودهایی درباره سعادت‌مندی انسان ارائه کرده است. از منظر سعدی، با توجه به قراین گوناگونی که پیش‌تر ارائه شد، سعادت‌مندی راستین از آن کسانی است که طریق معرفت الهی را پیموده‌اند و در مسیر تهذیب نفس و کمال معنوی، زندگانی به سر برده‌اند و اراده الهی، این موهبت را برای آنان مقرر داشته است.

با توجه به آنچه ارسطو از سعادت راستین مطرح کرده است و نگاهی که از خلال اشعار سعدی در بوستان به دست آمد، وجوه افتراق و اشتراکی در این میان به چشم می‌خورد. ارسطو و سعدی، هر دو نگاهی متعالی در باب سعادت انسان دارند و مرتبه‌ای فراتر از جنبه جسمانی برای آن قائل شده‌اند. اما این موضوع در چهارچوب اندیشه و باور هر یک، صورت خاصی یافته است. ارسطو، ضمن آن‌که سعادت را امری شریف و الهی دانسته است، آن را به ساحت عقلانی و برتر انسان منتسب داشته و سعادت را برخوردارگی از حکمت نظری دانسته است. سعدی نیز با رویکردی متعالی به سعادت، برخوردارگی از آن را در گرو معرفت پروردگار و عمل به فرامین الهی و طی طریق کمال در مسیری الهی برشمرده است. از سوی دیگر، سعدی در راه رسیدن به سعادت، آموزه‌هایی اخلاقی را مطرح کرده که به نوعی با فضایل اخلاقی مطرح شده از سوی ارسطو، قابل مقایسه است.

با توجه به نظریات ارسطو درباره سعادت و آنچه سعدی در بوستان در این زمینه، مطرح کرده است، به نظر می‌رسد با وجود تفاوت رویکرد کلی ارسطو در این زمینه و نگاه سعدی، از آن‌جا که هر دو در جستجوی سعادت‌مندی انسان، روی به امری متعالی دارند و آن را از ساحت جسمانی انسان، مجزا دانسته‌اند، می‌توان به نوعی قرابت میان غایت اندیشه ارسطو در باب سعادت و نگاه سعدی در این زمینه اذعان داشت. از طرفی، وجوهی سبب

افتراق دو نگاه مطرح‌شده در باب سعادت است. هر چند سعدی، توصیه‌هایی اخلاقی و تربیتی نیز در راه سعادت‌مندی مطرح کرده است، در تلقی‌ای که وی از سعادت دارد - در راستای اعتقاد کلامی‌اش - نهایتاً به نوعی جبر قائل بوده است، اما ارسطو، ارتباطی استوار، میان سعادت و فعالیت و تلاش فرد برقرار داشته است. از دیگر سو، سعدی، امکانات و رفاه دنیوی و اموری از این دست را سعادت تلقی نکرده اما آن را اسبابی خوانده است که می‌تواند راه سعادت را هموار سازد. در مقابل، ارسطو، سعادت‌هایی را برشمرده است که انسان به واسطه وجود جسمانی و حیات اجتماعی‌اش به آن‌ها نیاز دارد؛ هر چند چنین سعادت‌هایی را سعادت غایی نخوانده است.

به این ترتیب، میان اندیشه ارسطو درباره سعادت و نگاه سعدی به این مفهوم، وجوه اشتراک و افتراقی وجود دارد که البته به نظر می‌رسد نوع ملاحظه‌ای که این دو به مفهوم سعادت داشته‌اند، متفاوت است اما کفه تشابهات میان آن‌ها نیز وزنی قابل اعتنا دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. هم‌چنان‌که معادل‌های لاتین گوناگونی مانند happiness, welfare, wellbeing را با اندکی تسامح بدین معنی به کار برده‌اند.
۲. مثال‌ها نمونه‌هایی است که ارسطو عنوان کرده است.
۳. Eudaimonia، این واژه در اصل به معنای مراقبت شدن به وسیله خلق خوب است که در یونانی متعارف، خوش‌بختی معنا شده است (راس، ۱۳۷۷: ۲۹۱).
۴. ارسطو، معرفت را بدون بهره‌گیری از "نوس"، ناممکن می‌داند. در واقع "نوس" امکان معرفت را به‌طور کلی فراهم می‌آورد و به واسطه این معرفت کلی، فرونیسیس راه‌کارهای عملی در امور جزئی - به‌ویژه در ساحت اخلاق - را رقم می‌زند که حاصل آن اتخاذ بهترین تصمیم در موقعیت‌های گوناگون عملی است (Reeve, 1995: 68-57).
۵. چنین ترجیحی از سوی دیگر پژوهندگان آثار سعدی نیز مطرح شده است؛ چنان‌که امکان بی‌گیری آرای عرفانی او را در بوستان بیش از گلستان دانسته‌اند (رقابی، ۱۳۶۹: ۱۴۶) و بوستان را "مرکب رستگاری" خوانده‌اند (آذر، ۱۳۷۵: ۱۴۴).
۶. از آن‌جا شواهد متن همگی برگرفته از بوستان سعدی است، برای جلوگیری از تکرار، در دیگر نمونه‌ها تنها نام باب و شماره بیت ذکر شده است.
۷. حتی برخی صاحب‌نظران بر این باورند که سعدی بیش از آن‌که به واقعیت روایت‌ها و حکایت‌هایی که بیان کرده توجه داشته باشد، به مقاصد و مضامینی که در پس عبارات‌های ظاهری تعبیه کرده است، نظر داشته است (قریب، ۱۳۱۰)، به نقل از مهدوی اردبیلی و یوسفی، ۱۳۶۴: ۹).
۸. سعدی در این بیت، معنای خاصی از جان افاده کرده است که در مقابل روح متعالی قرار گرفته است؛ تعبیر ماسه که جان را در این‌جا نفس خوانده است مناسب به نظر می‌رسد (ماسه، ۱۳۶۴: ۱۷۴) البته شاید اگر پایین‌ترین مرتبه نفس یا همان نفس حیوانی بخوانیم نیکوتر باشد.
۹. آشکار است که داوری دقیق برای سنجش میزان اهمیت و اولویت هر یک از اصول تربیتی مطرح‌شده در دیدگاه شاعر، خود پژوهشی دیگر است و در مجال این نوشتار نمی‌گنجد، اما تا بدانجا که به موضوع مورد نظر این نوشتار مربوط بود، بیشترین رهنمودهایی که نظر به سعادت داشتند، در این باب مطرح شده بود.
۱۰. این تعبیر را محمد موسی هندوای در اثر خود - سعدی الشیرازی شاعرالانسانیه - برای سعدی به کار گرفته است. (به نقل از یوسفی، ۱۳۸۷: ۲۷).

منابع

۱. آذر، امیراسماعیل. (۱۳۷۵). سعدی‌شناسی (نقد و تحلیل بوستان و گلستان). تهران: میترا.
۲. ابن‌مسکویه رازی. (۱۳۸۱). تهذیب‌الاخلاق. ترجمه علی‌اصغر حلبی. تهران: اساطیر.
۳. ابن منظور، محمد بن مكرم. (۱۴۰۸ هـ.ق). لسان‌العرب. الجلد السادس. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۴. ارسطو. (۱۳۸۵). اخلاق نیکوماخوس. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: طرح نو.
۵. _____. (۱۳۸۹). فن خطابه. ترجمه پرخیده ملکی. تهران: اقبال.
۶. بریه، امیل. (۱۳۷۴). تاریخ فلسفه. ترجمه علی‌مراد داوودی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۷. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۳۵). لغت‌نامه دهخدا. تهران: دانشگاه تهران.
۸. راس، دیوید. (۱۳۷۷). ارسطو. ترجمه مهدی قوام صفری. تهران: فکر روز.
۹. رقابی، حیدر. (۱۳۶۹). سعدی و فلسفه زندگی. ذکر جمیل سعدی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۰. زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). حدیث خوش سعدی. تهران: سخن.

۱۱. سعدی. (۱۳۸۷). بوستان سعدی. تصحیح و توضیح از غلامحسین یوسفی. ج ۹. تهران: خوارزمی.
۱۲. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۳). تاریخ ادبیات ایران، (ج ۳). ج ۴. تهران: فردوسی.
۱۳. گاتری، دلبیو. کی. سی. (۱۳۷۵). فلاسفه یونان. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: فکر روز.
۱۴. گمپرتس، تئودور. (۱۳۷۵). متفکران یونانی. ترجمه محمدحسن لطفی. ج ۳. تهران: خوارزمی.
۱۵. فارابی، محمد بن محمد. (۱۹۹۵). آراء اهل المدینه الفاضله و مضاداتها. قدم له الدكتور علی ابوملحم. بیروت: دار و مکتبه الهلال.
۱۶. _____ . (۱۹۸۷). رساله‌التنبیه علی سبیل السعاده. دراسه و تحقیق الدكتور سبحان خلیفات. عمان: الجامعه الاردنیه.
۱۷. ماسه، هانری. (۱۳۶۴). تحقیق درباره سعدی. ترجمه غلامحسین یوسفی و محمدحسن مهدوی اردبیلی. تهران: توس.
۱۸. موحد، ضیاء. (۱۳۷۸). سعدی. تهران: طرح نو.
۱۹. ویکنز، جی. ام. (۱۳۸۵). مقدمه بوستان سعدی. ترجمه محمود حکیمی. تهران: قلم.
۲۰. یوسفی، غلامحسین (۱۳۸۷). جهان مطلوب سعدی در بوستان مقدمه بوستان سعدی. تهران: خوارزمی.
۲۱. _____ . (۱۳۷۰). دیباچه آرزوی خوبی و زیبایی (گزیده بوستان سعدی). تهران: سخن.